

### متن پرسش

سلام ۱. با توجه به اینکه آقا گفتن حرکت انقلاب و حرکت ما باید یک حرکت صعودی و حرکتی رو به جلو باشه، انتخاب شدن دکتر روحانی رو شما چه طور ارزیابی می‌کنید؟ آیا با انتخاب ایشان گفتمان انقلاب به حاشیه نمی‌ره به نظر من فضای نسبتاً خوبی که در این دولت وجود داشت، باعث شد زمینه مطرح شدن بحث بحث تمدن اسلامی و سبک زندگی اسلامی و... از طرف آقا ایجاد بشه، به نظر شما، در این دولت فرصت طرح این بحث‌ها وجود داره یا اینکه ما باید مواظب باشیم کشور از اصول عدول نکنه تا اینکه بخوایم به تعالی برسه؟ ۲. سوال دیگه اینکه، شما رای مردم به آقای روحانی رو چه طور ارزیابی می‌کنید؟ این عدم اقبال عمومی به دکتر جلیلی، نشون از عدم آگاهی مردم از گفتمان انقلاب نداره؟ اینکه مردم عادی به دنبال گفتمان نیستن و اساساً شاید ندونن گفتمان چیه و قراره انقلاب اسلامی چی کار کنه؟ (تا جایی که یکی از دوستای بنده امروز به من می‌گفت من اگه یکی میومد که قول می‌داد گرونی و بیکاری رو حل کنه حتا اگه کافر هم بود، بهش رای می‌دادم می‌گفت مردم رفاه و آرامش و ارزونی رو می‌خوان نه آرمان‌های انقلاب رو) می‌خوام بگم مردم اصلاً نمی‌دونن که یکی از آرمان‌های انقلاب، رسیدن به آرامش و رفاه اقتصادی و عدالت اقتصادی که مبتنی بر اسلامه، یعنی نمی‌دونن هدفی که دارن فقط با گفتمان انقلاب اسلامی قابل دستیابی و لاغیر (احساس می‌کنم مردم هنوز به اون جایی نرسیدن که دولت مبتنی بر اسلام ناب بر اونا حکومت کنه یعنی به اون حد آگاهی نرسیدن، نظر شما چیه؟) ۳. دیگه اینکه همه می‌دونن خیلی از آشوب‌گرای سال ۸۸ امروز از آقای روحانی حمایت کردن تا جایی که با دستبندای سبز تو همایش ایشان ظاهر شدن (یعنی کسانی که مخالف این نظامن اومدن رای دادن به آقای روحانی) حالا چرا آقا می‌گن هر یک رای، رای به نظام اسلامی و رای به اسلامه؟ اینا اساساً با نظام مخالفن!! خیلی ممنون کس دیگه ای رو پیدا نکردم  
بپرسم، ببخشید التماس دعا

### متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: ۱- در مورد بعضی از قسمت‌های سؤال‌تان عریاضی در جواب سؤال‌های شماره‌ی ۴۸۸۰ و ۴۸۸۵ و ۴۸۸۹ داشتم ولی این‌که می‌فرمایید مردم نسبت به گفتمان انقلاب و جایگاه تاریخی آن آگاهی لازم را ندارند درست می‌فرمایید. به همین جهت عرض کردم ما کارهای مانده‌ای داریم که در فرصت پیش‌آمده باید به آن بپردازیم. ابتدا باید مردم متوجه عالم غیب شوند که از طریق معرفت نفس عملی است، سپس باید مردم متوجه معنای انتظار و فرهنگ مهدویت بگردند و

سپس متوجه شوند جایگاه انقلاب اسلامی رجوع به حضرت مهدی «عجل‌الله‌تعالی‌فرجه» است و نیز بفهمند فرهنگ غرب، حجاب نظر به حقیقت انقلاب و رجوع به حضرت مهدی «عجل‌الله‌تعالی‌فرجه» است. آیا نباید به این امور پرداخت تا در آینده مردمی را پرورانده باشیم که با تمام وجود سرباز انقلاب باشند؟ ما بیش از همه‌ی مردم دنیا انرژی مصرف می‌کنیم، کمتر از مردم دنیا کتاب می‌خوانیم، بیش از همه‌ی کشورها عمل سزارین انجام می‌دهیم و بینی‌مان را عمل می‌کنیم و بیش از همه‌ی کشورها لوازم آرایشی استفاده می‌کنیم، کم‌تر از همه ساعت کار مفید داریم، آیا این سبک زندگی با باورهای ما تناسب دارد؟ حال چه آقای احمدی‌نژاد رئیس دولت باشند و چه آقای روحانی، ما کارهای مانده داریم که باید انجام دهیم، در آن صورت سبک زندگی ما متناسب با باورهائیمان خواهد شد و از بسیاری از عیوب موجود مبرا می‌شویم. ما مسیر طبیعی خود را طی نکردیم و متوجه ضعف‌های خود نیستیم و دریافت عمیقی از توانایی‌های خود نداریم، کارمان شده که با همدیگر دعوا کنیم، هنوز عزمی جهت دوست‌داشتن به میدان نیامده، با نگاه سطحی به همدیگر می‌نگریم و تفاوت‌های موجود را به تخاصم تبدیل می‌کنیم. بنده در عین آن که در نگاه به غرب و نگاه به تمدن اسلامی با آقای هاشمی و خاتمی و روحانی متفاوت هستم، جای هیچ‌گونه تخاصمی را در قلب خود نمی‌شناسم و انتقادهایم را هدیه می‌کنم بدون آن که آن را به پتکی تبدیل کنم برای نابودی رقیب. از یک طرف مثل دو تیم استقلال و پرسپولیس با همدیگر رقابت می‌کنیم و از جهت دیگر دولت را به عنوان تیم ملی در مقابل دشمنانمان پشتیبانی می‌کنیم و سعی می‌کنیم در این مرحله به جای رقابت به تعبیر رهبری رفاقت را به میان آوریم و محبت را به همدیگر هدیه کنیم. بنده مطمئن هستم مسیر غرب‌زدگی مسیر اصلی ملت ما نیست و آن‌هایی که امروز در این مرز و بوم تا حدی شیفته‌ی وعده‌های غرب شده‌اند از جهت اصلی رو به سنت دینی ما دارند، چرا راه برگشت را به روی این افراد ببندیم و رفاقت خود را از آن‌ها دریغ کنیم؟ ما ریشه‌ی تعلق به انقلاب را در بسیاری از آن‌هایی که شما تصور می‌کنید با نظام مخالف‌اند، می‌شناسیم. باید چشم‌های خود را بمالیم و دوباره نگاه کنیم، اما نه نگاهی که به همدیگر به عنوان رقیب نگاه می‌کردیم، نگاهی که به همدیگر به عنوان رفیق نگاه می‌کنیم. نمی‌گوییم تفاوت‌ها را نادیده بگیرد، می‌گوییم وقتی تفاوت‌ها در حد کفر و ایمان نیست مواظب باشید در پازل دشمن بازی نکنیم و دشمنی را به جای دوستی نشانیم. موفق باشید بنده در ویرایش جدید جلد اول کتاب «فرزندم این‌چنین باید بود» در شرح قسمتی از سخن حضرت عرایضی داشته‌ام، خدمتتان ارسال می‌دارم به امید این که مفید افتد و معنای این که عرض می‌کنم باید وارد شرایط جدیدی شد، روشن شود. حضرت علی (ع) می‌فرمایند: فرزندم! نفس خود را در آنچه میان تو و دیگران است، میزان قرار بده، آنچه برای خودت دوست می‌داری، برای دیگران هم دوست بدار و آنچه برای خودت بد می‌شماری، برای دیگران هم بد بشمار. یعنی از دریچه و منظر توجّه به ضعف‌ها و کاستی‌های خودت به بقیه بنگر و در یک کلمه خودت را جای بقیه بگذار و بعد از این با بقیه برخورد کن و لذا خود را به جایی برسان تا اگر چیزی را که برای خودت دوست می‌داری همان را برای دیگران دوست بداری و آن چیزی را که برای

خودت بد می‌دانی برای دیگران هم بد بشماری. تا از این طریق از تنگنای خودخواهی و خودبینی آزاد گردی و به وسعت انسانیتِ همه‌ی انسان‌ها تنفس کنی و تفکر نمایی. در این فضا در ادامه می‌فرمایند: «و لَا تَظْلِمْ كَمَا لَا تُحِبُّ أَنْ تُظْلَمَ» و همان طور که دوست نمی‌داری به تو ظلم شود به دیگران ظلم نکن. «و أَحْسِنْ كَمَا تُحِبُّ أَنْ يُحْسَنَ إِلَيْكَ» و همان طور که دوست داری به تو نیکی شود به دیگران نیکی کن. «و اسْتَفِيحْ مِنْ نَفْسِكَ مَا تَسْتَفِيحُ مِنْ غَيْرِكَ» و آن چیزی را که برای دیگران زشت می‌دانی برای خود نیز زشت بدان. «و اَرْضْ مِنَ النَّاسِ بِمَا تَرْضَاهُ لَهُمْ مِنْ نَفْسِكَ» و از مردم بگذر آنسان که دوست داری از تو بگذرند. «و لَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ وَ إِنْ قُلَّ مَا تَعْلَمُ» و آن چیزی را که نمی‌دانی نگو، حتی اگر آنچه می‌دانی کم باشد و مجبور باشی سکوت کنی. که این توصیه‌ی گرانبغدی است برای تمرین سکوت در آن‌جایی که باید سکوت کرد و در ادامه می‌فرمایند: «و لَا تَقُلْ مَا لَا تُحِبُّ أَنْ يُقَالَ لَكَ» و آنچه را که دوست نمی‌داری درباره‌ی تو بگویند، درباره‌ی دیگران مگو. آفت زندگی زمینی این است که انسان مسافربودن خود را در این دنیا فراموش کند و عملاً شیفته دنیا بشود. حال می‌فرمایند آن تعادل اجتماعی که منجر می‌شود چون مسافر عمل کنی را فراموش نکن و نسبت خود و دیگران را در همان راستا تعریف کن تا از انسان زمینی به انسان آسمانی تبدیل شوی و شایسته حضور در قیامت گردی. همگی تجربه‌ی کرده‌اید که گاهی در زندگی اجتماعی به همدیگر گره می‌خوریم و زندگی‌مان را طوری شکل می‌دهیم که درگیر همدیگر هستیم، اگر در این‌گونه موقعیت‌ها نتوانیم تعادل لازم را نسبت به همدیگر رعایت کنیم جامعه گرفتار بحران می‌شود و انسان‌ها به کلی فراموش می‌کنند هدف آن‌ها در زندگی زمینی چه بوده است. گاهی خصلت‌های درونی افراد طوری است که نه تنها با دیگران بلکه با خودشان نیز درگیر می‌شوند مثل کسی که می‌خواهد بین مؤمن بودن و خودنمایی خود جمع کند، این جاست که او از درون با خودش درگیر می‌شود و تعادل حقیقی را از دست می‌دهد و نمی‌تواند به عنوان انسانی پویا ادامه حیات دهد چون از درون دچار تضاد شده و به اصطلاح افکارش به هم گره خورده است و آن افکار تا سقوط کامل او را جلو می‌برد، چون نتوانسته است تکلیف بدی‌های خود را تعیین کند و لذا خصلت‌های بد او آنچنان میدان می‌گیرند که جایی برای خصلت‌های خوبش نمی‌گذارند و از این جهت گفته می‌شود امکان حیات انسانی برای چنین آدمی فراهم نیست. مثل فرهنگ غربی که به دنبال امنیت است بدون آن که به ابدیت خود فکر کند در راستای توجه به زندگی ابدی امیال خود را کنترل نماید، معلوم است که چنین چیزی محال است، چون امنیت وقتی برای انسان معنا می‌دهد که همیشه احساس امنیت بکند حال اگر فکر انسان این باشد که با مرگ همه چیز تمام است آیا می‌تواند احساس امنیت بکند و یا چنین انسانی مجبور است خود را به بی‌خیالی بزند؟ و از طرفی چون خود را از درون ناامن احساس می‌کند اگر بتواند به یک شخصیت معترض و عصیانگر تبدیل می‌شود. حال موضوع عدم تعادل و تعارض درونی را در اجتماع بررسی کنید، درگیری انسان‌ها در یک اجتماع و احساس عدم امنیت نسبت به همدیگر، آن اجتماع را از تعادل حقیقی خارج می‌کند و جامعه دچار بحران می‌شود و معلوم

است که چنین جامعه‌ای هرگز نمی‌تواند به مقصد حقیقی<sup>۱</sup>ش فکر کند. چنین جامعه‌ای هرگز به مسافربودنش از ظلمات به سوی نور و رسیدن به شخصیت متعالی انسان فکر نمی‌کند. تضادهای درونی جامعه امکان فکر کردن در این موضوع مهم را از افراد می‌گیرد. همان‌طور که اگر انسان با خودش درگیر شد از موقعیت انسانی‌اش خارج می‌شود. اگر انسان<sup>۲</sup>ها در اجتماعی که تشکیل داده‌اند با خودشان درگیر شدند از هدف اصلی خود که برای تحقق آن هدف، اجتماع خود را تشکیل داده‌اند باز می‌مانند و دیگر آن اجتماع نسبت به نتیجه<sup>۳</sup>ای که انسان<sup>۴</sup>ها می‌خواستند از آن بگیرند ناتوان خواهد بود. با این دید نظر کنید که حقیقتاً چگونه حضرت می‌خواهند با این توصیه‌ها ما از دو چیز آزاد شویم، هم از درگیری با خود و هم از درگیری با افراد اجتماع. می‌فرمایند بقیه را به جای خود حساب کن و هرچه از خودت انتظار داری از بقیه نیز همان را انتظار داشته باش، به خودت بنگر که چگونه در تحقق بسیاری از اهداف و آرمان<sup>۵</sup>هایت سستی می‌کنی در حالی که به آن اهداف اعتقاد داری و حاضر نیستی که تو را از جمله کسانی بدانند که آن اهداف متعالی را قبول نداری، پس سستی بقیه را نیز در همین راستا بدان و سعی نکن سستی آن‌ها را بزرگ کنی تا در این مسافرخانه، نظام مسافرخانه را از تعادل خارج کنی، و روابط خود با بقیه را از روابطی که باید مسافران در مسافرخانه داشته باشند به هم بزنی زیرا در آن صورت همه چیز بهم می‌خورد و از همه مهمتر همگی فراموش می‌کنند که در این دنیا مسافرید و مسافر بودن راه و رسم خاص خود را دارد. از خود باید پرسید با این توصیه‌های حضرت<sup>۶</sup> چگونه باید برخورد کرد؟ آیا باید به این سخنان عمل کرد برای داشتن یک زندگی عادی با این هدف که در مرداب زندگی معمولی و دنیایی‌مان تلاطمی ایجاد نشود، یا باید این توصیه‌ها را به دریچه‌های صعود به آسمان غیب تبدیل کنیم؟ اگر رویکرد ما درست نباشد می‌توان این توصیه‌ها را برای ایجاد یک نظام لیبرال به‌کار برد و زندگی دنیایی خود را بدون دردسر سر و سامان دهیم در حالی که روح این سخنان به نوع دیگری از زندگی اشاره دارد. وقتی حضرت می‌فرمایند:

«هرچه برای خود دوست می‌داری برای دیگران هم دوست بدار» می‌خواهند ما از خودخواهی و تنگ‌نظری آزاد شویم و خود را به وسعت همه‌ی انسانیت احساس کنیم، این سخنان ما را از توقف در زمین نجات می‌دهد و آماده می‌کند برای سیر به سوی آسمان بی‌کران معنویت. به طوری دیگر گرفتار فرسایش<sup>۷</sup>های زندگی زمینی نخواهیم بود، این غیر از آن است که بخواهند زندگی دنیایی ما را آبادتر کنند. ممکن است دیگران هم همین نوع وصیه‌ها را کرده باشند ولی نه آن‌ها علی<sup>۸</sup> بوده‌اند و نه آن‌ها هدفی را که حضرت مدّ نظر داشته‌اند می‌شناختند. در جملات کنفسیوس که حدود ششصد سال پیش از میلاد زندگی می‌کرده بعضاً همین نوع توصیه‌ها دیده می‌شود. شاید در نگاه اوّل به نظر آید که حضرت علی<sup>۹</sup> حرف تازه<sup>۱۰</sup>ای نیاورده‌اند، اما اگر دقت بفرمائید متوجه می‌شوید دید کنفسیوس و امثال او در ارائه این نوع توصیه‌ها اشاره‌ای است به سر و سامان دادن زندگی زمینی تا زمینیان در زمین راحت<sup>۱۱</sup>تر زندگی کنند ولی امام الموحّدین<sup>۱۲</sup> این بیانات را می‌فرمایند تا مسافران در مسافرتشان سرعت بگیرند و این دو سخن نسبت به هم فرق اساسی دارند. به همین علت است که باید متوجه بود

اگر حرفی از امامان را خارج از نگاهی که تشییع به عالم دارد مطرح کردید و گمان فرمودید مثل سخنان بزرگان ادب دنیا امامان سخن گفته‌اند، حقیقت آن سخنان را نشناخته‌اید چون آن سخنان در دستگاه تشییع رویکرد خاص خود را دارند و در آن حال شما در گفتار امامان با یک سخن خوب روبه‌رو نیستید بلکه با یک نسیم الهی روبه‌روئید برای آن که انسان بتواند سیری به سوی عالم غیب داشته باشد. ملاحظه کنید سخنان امامان را به کجا اشاره دارد و چه جامعه و انسانی را مد نظر قرار داده از این جهت در عین آن که نمی‌خواهم به سخنان بزرگان عالم بی‌توجه بمانیم تأکید می‌کنیم تفاوت سخنان را در رویکرد آن‌ها بدانید از این جهت خیلی تفاوت دارد بین آن سخنان و بین این که این جملات را در نامه‌ی امیرالمؤمنین می‌یابید. اگر این دستگاه را رها کنید هرگز با امثال این سخنان به شخصیتی که نیاز دارید نمی‌رسید و باصطلاح از نظر فرهنگی یک شخصیت سرگردان خواهید شد. اگر می‌خواهید آزاد از پراکندگی در زندگی دنیایی، آسمانی شوید، با این رویکرد که مسافر کوی دوست هستید به سخنان حضرت نظر کنید، *إن شاء الله نتیجه‌ی لازم را خواهید گرفت*. حضرت فرمودند: *«أَحِبُّ لِعَیْرِكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ»* هرچه برای خود دوست داری برای دیگران هم دوست بدار. دوست داری به انسانیت تو احترام بگذارند و این جنبه از شخصیت‌ات را نادیده نگیرند، تو نیز به انسانیت دیگران احترام بگذار و سعی کن با این کار چنین فرهنگی را در جامعه توسعه دهی تا جنبه‌هایی از انسان‌ها را بنگری که گسترده‌تر از جنبه‌های محدود تک تک افراد است. در راستای چنین نگاهی حضرت در نامه‌ی خود به مالک اشتر می‌فرمایند: *«وَأَشْعِرْ قَلْبَكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَاللُّطْفَ بِهِمْ وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِيًا تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ إِمَّا أَحُّ لَكَ فِي الدِّينِ وَإِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ»* مهربانی با مردم را پوشش دل خویش قرار ده، و با همه دوست و مهربان باش. مبدا هرگز، چونان حیوان شکاری باشی که خوردن آنان را غنیمت دانی، زیرا مردم دو دسته‌اند، دسته‌ای برادر دینی تو و دسته‌ی دیگر همانند تو در آفرینش می‌باشند. ملاحظه کنید برای این که انسان بتواند آسمانی شود راه‌کار همان است که حضرت توصیه می‌فرمایند: باید آسمانی فکر کرد تا از تنگنای روحیه‌ی گرفتار زمین آزاد شویم. با توجه به این که می‌فرمایند: هر چه برای خود دوست داری برای دیگران دوست بدار تا چنین فرهنگ به جامعه برگردد، اگر دوست داری وقتی صحبت می‌کنی به سخنانت توجه کنند و بر روی آن‌ها فکر نمایند، وقتی سایر افراد صحبت می‌کنند به سخنان آن‌ها فکر کن تا با گوهر انسانی آن‌ها که همان فکر است ارتباط پیدا کنی. اگر دوست داری وقتی اشتباه کردی دوستانه و در خلوت به تو تذکر دهند، تو نیز برای این که در وسعت انسانی سایر انسان‌ها زندگی کنی اگر با اشتباه افراد روبرو شدی اولاً: احساس کن خودت آن اشتباه را مرتکب شده‌ای. ثانیاً: دوستانه و در خلوت به افراد تذکر بده تا جامعه را از اشتباه مبرا کنی نه آن که بخواهی خطاکاران را بکوبی. اگر دوست داری سخنانت را حمل بر صحت کنند، تو نیز تا آنجا که ممکن است سخنان افراد را حمل بر صحت کن. در اجتماع انسانی اگر انسان‌ها درگیر همدیگر شدند، امکان پرواز به سوی آسمان معنویت از آنها گرفته می‌شود و گرفتار ابعاد زمینی رقبای خود می‌شویم و عملاً کثرت و کمیت

انسان‌ها ما را از زندگی وحدانی و حضور در عالم معنویت که دریچه حضور در قیامت است در این دنیا، باز می‌دارد. این که عرض می‌کنم اگر افراد جامعه گرفتار همدیگر شدند مسافر بودنشان را فراموش می‌کنند، ریشه در این نکته‌ی مهم دارد که مسافرت ما به سوی قیامت در راستای مسافرت ما از کثرت به سوی وحدت است و هر اندازه از چنین مسافرتی غفلت کنیم به همان اندازه در برزخ گرفتار کثرات زندگی زمینی خواهیم بود در حالی که امکان ادامه‌ی زندگی زمینی در آن شرایط نیست. این نوع زندگی در برزخ را مقایسه کنید با زندگی رسول خداﷺ که در همین دنیا فرمودند: «الآن قیامتی قائم» هم اکنون قیامت من قائم است. روح سخن امام به فرزندشان به طور مستقیم و به همه‌ی انسان‌ها به طور غیر مستقیم آن است که طوری نسبت به همدیگر موضع‌گیری کنید که گرفتار همدیگر نشوید و به همدیگر گیر ندهید. ملاحظه کرده‌اید که چگونه یک زن و شوهر و یا دو برادر و یا دو دوست بر روی مسائل جزئی با هم درگیر می‌شوند و بسیاری از وقت خود را بیهوده تلف می‌کنند و از آن مهم‌تر آن روحانیت درونی خود را از بین می‌برند؟ در واقع اگر دقت بفرمائید کسانی که به فکر حفظ روحانیت درونی خود نیستند به خود اجازه می‌دهند بر روی مسائل بیهوده ذهن خود را گرفتار کنند و جز و بحث کنند، وقتی از این توصیه مهم حضرت غفلت کنیم ناخودآگاه به انسانی تبدیل می‌شویم که از تولید وحشت ابا ندارد و به کلی راه غیب را بر روی خود می‌بندد چون با خودخواهی هر چه تمام‌تر همه چیز را برای خود می‌خواهد و به چیزی جز وجود محدود خود نظر نمی‌کند. این نوع افراد از ظلمات ساخته شده‌اند، در حقیقت ظلماتی هستند جاندار و مخوف، وگرنه چگونه انسان می‌تواند تا این اندازه سقوط کند که متوجه نگردد زندگی وقتی با روشنائی همراه است که هر چه را برای خود دوست می‌دارد برای دیگران هم دوست بدارد. این انسان‌ها فقط پیش پای خود را می‌نگرند و مانند شاخه‌هایی هستند که از تنه‌ی درخت انسانیت جدا شده‌اند و دور افتاده‌اند. این‌ها خواسته یا ناخواسته به تنهایی در تاریکی زندگی می‌کنند و هرگز شادی حقیقی برایشان مقدر نمی‌شود. هیچ عشقی را درک نمی‌کنند و هیچ خوبی و معنویتی را نمی‌توانند در آغوش بگیرند، مگر سردی گور را. اگر می‌خواهید مسافر بودنتان را فراموش نکنید باید مواظب باشید این گونه با هم درگیر و گرفتار نشوید که دوست داشتن‌های بقیه برایتان اهمیت نداشته باشد که این بدترین زندگی است. مردن چیزی نیست، زندگی نکردن و بد زندگی کردن هولناک است و حضرت با این توصیه‌ی خود خوب زندگی کردن را به ما نشان می‌دهند. حضرت به ما نهیب می‌زنند که مواظب باشید با غفلت از این که باید برای دیگران نیز همان را دوست دارید که برای خود دوست می‌دارید، مسیر تنفس خود را که با احترام به بقیه گشوده می‌شود نبندید. ملاحظه کرده‌اید که چگونه بعضی از افراد واقعا در جهنم هستند، وقتی صحبت می‌کنند آنچنان خودخواهی روحشان را فشار می‌دهد که گویا همین حالا در فشار جهنم در حال سوختن می‌باشند. یک عمر در افق تیره و تاریک احتضار به سر می‌برند و هیچ بال و پری برای صعود برای خود باقی نگذاشته است. انسان گمان می‌کند اگر این فشارهای روحی که بر این‌ها وارد می‌شود بر ما وارد می‌شد حتما مریض می‌شویم. من نمی‌دانم این‌همه غضب و خشم را چگونه در قلب خود جا

داده‌اند و چگونه خود را گرفتار آتشفشان خشم کرده‌اند. خداوند به لطف و کرمش به ما رحم کند تا با این نوع درگیری‌های زمینی پروازمان به سوی خودش سدّ نگردد، ما نیاز به صعودی داریم که بال و پر آن را آتش خشم و خودخواهی نسوزانده باشد. کمی بر روی سخنان حضرت تأمل بفرمائید و عنایت کنید اگر قلب را در معرض نسیم این جملات قرار دهیم تا کجاها پرواز می‌کنیم بعد از آن که فرمودند: خود را در آنچه میان تو و دیگران است، میزان قرار ده و آنچه برای خود دوست داری، برای دیگران دوست مدار، می‌فرمایند: «وَ اَكْرَهُ لَهٗ مَا تَكْرَهُ لَهَا» و هر آنچه را برای خود بدی می‌شماری برای دیگر هم بد بشمار. تا یگانگی لازم بین انسان‌ها واقع شود و انسان‌ها بتوانند حقیقت خود را در آینده‌ی دیگران به تماشا بنشینند که آن زلال‌ترین آینده‌ای است که انسان می‌تواند خود را درست بنگرد. توصیه‌ی اخیر حضرت گوهری است که انسان بتواند به دوست‌نداشتن‌های دیگران احترام بگذارد، از آن جهت که می‌بیند چگونه حق دارد چیزهایی را دوست نداشته باشد و این در صورتی محترم است که همگی عزم داشته باشیم در ذیل اسلام زندگی را بگذرانیم. وقتی در ذیل اوامر و نواهی الهی به دوست‌نداشتن‌های همدیگر نیز احترام گذاشتیم، به زیباترین شکل در زیر سایه‌ی همدیگر زندگی می‌کنیم زیرا پذیرفته‌ایم که انسان ذاتی سمبلیک دارد و نمی‌توان او را وادار به زندگی در قالبی کرد که ما می‌خواهیم و او را از سیر به سوی آرمان‌های الهی‌اش باز داریم. وقتی به جایی رسیدید که آن چیزی را که نمی‌خواهید به سرتان بیاید نخواهید بر سر دیگران بیاید، اراده کرده‌اید تا دیوارهای تنگ خودبینی را خراب کنید، در آن صورت طلوع آزادی را تجربه خواهید کرد. وقتی به همان جهت که دوست ندارید شما را متهم به عملی کنند که انجام نداده‌اید، دوست نمی‌دارید بی‌باکانه بقیه را متهم به عملی کنید که نمی‌دانید انجام داده‌اند یا نه، در آن صورت از وجه خلقی خود به وجه حقی خود نظر کرده‌اید و با خود دیگری به سر می‌برید که بریده از دیگران نیست و مثل خداوند که به همه مخلوقات نزدیک است به همه نزدیک می‌شوید. در آن حال در کمال ناباوری می‌بینید حجاب‌های بین شما و عالم غیب کنار رفته و با حقایق نورانی عالم وجود روبه‌رو شده‌اید. باید باور کنیم با عمل به این دستورات جذبه‌های عالم معنا به راحتی به سوی انسان می‌آید و او را می‌رساند و راه را جلوی شما باز می‌کند. حضرت در راستای به کمال‌رساندن این روحیه‌ی مقدس می‌فرماید: «و لَا تَطْلُمْ كَمَا لَا تُحِبُّ أَنْ تُطْلَمَ» ستم نکن همان طور که دوست نمی‌داری به تو ستم شود. در چنین فضائی حضرت حق در منظر انسان قرار می‌گیرد و وقتی حق به میدان آمد و آن را در همه جا دیدید دیگر معنا نمی‌دهد حق افراد نادیده گرفته شود زیرا در آن صورت از حق روی برگردانده‌ایم. از این جهت است که گفته می‌شود تا حق مردم را رعایت نکنید نمی‌توانید قلب خود را آسمانی نمایید و با خدا که حق محض است مأنوس شوید. آری خدا را باید در رعایت حقوق افراد جستجو کرد و این با ستم نکردن به آن‌ها حاصل می‌شود. خداوند به اندازه‌ای ما را دوست دارد که ما انسان‌ها را دوست داشته باشیم و تا صلح با انسان‌ها در جامعه حاکم نشود، صلح با خدا محقق نمی‌شود. در تمدن دینی، انسان‌ها با جان موجودات آشنا می‌شوند و می‌بینند که جهت جان‌ها به سوی تعالی و صعود الی الله است و از

این طریق به گوهر انسانیِ همدیگر نظر می‌کنند، گوهری که تصاحب کردنی نیست تا اراده‌ی ظلم کردن به میان آید. اراده‌ی تجاوز وقتی به سراغ افراد می‌آید که نظرها به جنبه‌های تصاحب‌کردنی انسان‌ها که همان اموال آن‌ها است، فرو افتد و این شروع گرفتارشدن در زندان تنگ دنیا است و حضرت می‌خواهند ما گرفتار چنین زندانی نشویم. یک جامعه‌ی انقلابی در عین آن که روحیه‌ی «أَشْدَاءُ عَلَى الْكُفَّارِ» را در خود رشد می‌دهد و از این طریق روح خود را از آلودگی کفر و شرک پاک نگه می‌دارد، باید تلاش کند فضای «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» در نهایت طراوت و نشاط خود در جان انسان‌ها زنده بماند و این با رعایت توصیه‌ی مولی الموحدین<sup>۱</sup> ظهور می‌یابد و انسان را به قلب سلیم می‌رساند. قرآن می‌فرماید در قیامت نه مال به کار انسان آید و نه فرزند، تنها «قلب سلیم» است که انسان را در آن صحنه نجات می‌دهد. یکی از معانی قلب سلیم یعنی قلبی که از کینه و خشم به انسان<sup>۲</sup>ها به خصوص خشم به مؤمنین پاک و سالم است. حضرت علی<sup>۳</sup> در این توصیه‌ها می‌خواهند قلب ما اصلاح گشته و سلیم شود و چون می‌دانند هر انسانی چنین استعدادی را دارد این‌طور توصیه می‌فرمایند و ما نباید از مددی که خود حضرت امیرالمؤمنین<sup>۴</sup> در این مسیر می‌کنند غافل شویم. حضرت از یک طرف توصیه می‌فرمایند و از طرف دیگر قدرت تصرف در قلب<sup>۵</sup>ها را دارند و ما هم از حضرت تقاضا می‌کنیم حال که خودتان مزه چنین روحیه‌هایی را به ما نشان دادید خودتان در قلب ما تصرف کنید تا این سخنان در قلب ما بنشینند. گفت: «گر نخواهم، راه خود نمایمش.....چونش کردم بسته دل بگشایمش» حضرت می‌فرمایند معلوم است که نمی‌خواهی به تو ظلم شود، همین روحیه را در سایر انسان‌ها احساس کن که نمی‌خواهند به آن‌ها نیز ظلم شود و از این جهت مواظب باش کوچک‌ترین حقی از طریق تو از آن‌ها ضایع نگردد. نقل شده که امام خمینی<sup>۶</sup> «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در شهر نجف برای سخنرانی دعوت بودند، جمعیت زیادی قبل از حضور امام در جلسه حاضر بودند، امام<sup>۷</sup> «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» وقتی خواستند وارد شوند ملاحظه می‌کنند هیچ جایی برای پا گذاردن نیست و هر جا پا بگذارند روی کفش افراد پا گذاشته<sup>۸</sup> اند، ایستادند و در حدی که نظم کفش<sup>۹</sup>ها به هم نخورد کفش‌ها را جا بجا کردند تا در بین کفش<sup>۱۰</sup>ها یک راه به اندازه‌ی جای پایشان باز کنند، چون تا این حد مواظب بودند تجاوزی به حقوق دیگران نشود. چون امام خمینی<sup>۱۱</sup> «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» خوب می‌فهمند تجاوز به حق دیگران - حتی در حد پا گذاشتن روی کفش<sup>۱۲</sup> افراد - راه ارتباط با آسمان را از انسان می‌گیرد و توصیه‌ی امیرالمؤمنین<sup>۱۳</sup> را در چنین فضایی پیروی می‌کنند. وقتی قلب انسان منور به نور صلح شد در دنیای دیگری زندگی می‌کند و دنیا را با نور عقل محمدی<sup>۱۴</sup> می‌بیند. مولوی در این رابطه که انسان می‌تواند از این زاویه نظام عالم را سراسر لطف خدا بنگرد می‌گوید: «من که صلحم دائما با این پدر..... این جهان چون جنت است اندر نظر» راستی ریشه‌ی طوفان این قلب<sup>۱۵</sup>های طوفانی در کجا است؟ جز این است که متوجه حقی که انسان‌ها دارند نیستیم و خود را صاحب بقیه می‌دانیم؟ چه آن افراد غریبه‌ها باشند و چه همسر و فرزند خودمان. حضرت برای آن که همه‌ی ابعاد روحیه‌ی آزادی از درگیری با بقیه پروریده شود در ادامه می‌فرمایند: «وَ أَحْسِنْ كَمَا تُحِبُّ أَنْ يُحْسَنَ إِلَيْكَ» و نیکی کن همان طور که



دوست داری با تو نیکی کنند. در این حالت است که قلب انسان ملامت از نیکی به دیگران می‌گردد. چنین قلبی گرفتار کینه‌هایی که انسان را از اسرار عالم محروم می‌کند نمی‌شود زیرا «در سینه پر کینه اسرار نمی‌گنجد» به گفته مولوی: «حیلت رها کن عاشقا دیوانه شو دیوانه شو..... و اندر دل آتش درآ پروانه شو پروانه شو هم خویش را بیگانه کن هم خانه را ویرانه کن..... و آنگه بیا با عاشقان هم خانه شو هم خانه شو رو سینه را چون سینه‌ها هفت آب شو از کینه‌ها..... و آنگه شراب عشق را پیمانه شو پیمانه شو باید که جمله جان شوی تا لایق جانان شوی..... گر سوی مستان می روی مستانه شو مستانه شو قفلی بود میل و هوا بنهاده بر دل‌های ما..... مفتاح شو مفتاح را دندان شو دندان شو» وقتی برای همگان نیکی خواستیم و از این طریق سینه خود را با هفت آب از کینه‌ها شستیم، کلیدهایی برای جان ما ظهور می‌کند که به وسیله‌ی آن‌ها قفل‌های محرومیت از حقیقت را می‌گشائیم. نگاه کن چگونه حضرت بنا دارند همه حجاب‌های بین ما و خدا را پاره کنند وقتی در ادامه می‌فرمایند: «وَ اسْتَفِيحُ مِنْ نَفْسِكَ مَا تَسْتَفِيحُ مِنْ غَيْرِكَ» فرزندم! آنچه را برای دیگران زشت می‌انگاری، برای خودت هم زشت بدان. چون بنا نیست سایر انسان‌ها مرتکب کارهای زشت نگردد ولی برای تو آن کارها مجاز باشد. در آن صورت دیوار دوگانگی همچنان بین ما و سایرین پایدار خواهد ماند. آیا شما با این رذیله روبرو نشده‌اید که بعضی انسان‌ها انتظار دارند بقیه همه‌ی فضائل اخلاقی و انسانی و اسلامی را رعایت کنند ولی خودشان چندان مقید به رعایت آن امور نیستند؟ این‌ها نمی‌دانند با این روحیه همه‌ی حقیقت انسانی خود را دفن کرده‌اند و هیچ نسبتی با انسانیت سایر انسان‌ها ندارند. این‌ها کابوس‌های سیاه دوگانگی در جامعه‌اند که قلب جامعه را نشانه گرفته‌اند و با تیرهای آلوده‌ی نگاه خود هرکسی را با کوچک‌ترین لغزش تحقیر می‌کنند بدون آن‌که متوجه انبوه لغزش‌های خود باشند. وقتی با تمام وجود این توصیه‌ی مبارک حضرت در جامعه صورت کاربردی به خود گرفت جامعه از مسافر بودن خود غافل نخواهد شد چون می‌داند زشتی برای همگان بد است و هر کس بدان آلوده باشد به حضور نور وحدت الهی شرفیاب نمی‌شود لذا در ادامه می‌فرمایند: «وَ ارْضَ مِنَ النَّاسِ بِمَا تَرْضَاهُ لَهُمْ مِنْ نَفْسِكَ» و از مردم به راحتی راضی باش و از آن‌ها بگذر همان‌طور که دوست داری از تو بگذرند. حقیقت این است که شما همگی یک روح هستید همراه با درستی‌ها و خطاها. چرا با اندک خطائی گمان می‌کنیم باید ساز جدایی ساز کرد؟ چرا متوجه نیستیم خطای برادران مان خطای ما است، مگر انتظار نداریم وقتی خطایی از ما سر زد بیش از آن که بقیه به خطای ما بنگرند به محذورات ما بنگرند و ببینند عمدی در کار نبوده، پس چرا چنین برخوردی را در مقابل خطای دیگران نداریم تا در آن صورت متوجه باشیم اطراف ما را انسان‌هایی پر کرده‌اند که اکثراً به دنبال وارستگی هستند؟ مگر این‌طور نیست که شما راضی نیستید درباره شما قضاوت‌های منفی و بیجا بکنند و این را برای خود حق می‌دانید؟ پس مواظب باشید چنین حقی را از دیگران دریغ نکنید و به راحتی هر چه به ذهن‌تان آمد بپذیرید و هر طور خواستید سخن نگوئید. حضرت در ادامه می‌فرمایند: «وَ لَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ وَ اِنْ قُلْ مَا تَعْلَمُ» آنچه نمی‌دانی نگو، هرچند آنچه می‌دانی کم باشد و در نتیجه مجبور شوی چیزی

نگویی. ممکن است بفرمائید اگر فقط بخواهم نسبت به چیزهایی سخن بگویم که اطلاع دارم باید در بسیاری از اوقات زبانم را بندم. بسیار خوب وقتی کم می‌دانی، کم بگو، چه کسی گفته ما در هر مورد اظهار نظر کنیم و همواره گرفتار خطا شویم؟ آیا ما نمی‌دانیم ارزش انسان‌ها بیش از آن است که در گفته‌هایشان باشد در سکوت‌هایی است که به جا انجام دادند؟ مگر نه این است که هنر انسان‌ها بیش از آن که در سخن‌گفتن باشد در سخن‌نگفتن است؟ تا آنجایی که علیؑ در وصف یکی از یارانشان می‌فرماید: «كَانَ لِي فِيمَا مَضَى أَحْ فِي اللَّهِ... كَانْ أَكْثَرَ دَهْرِهِ صَامِتًا» در گذشته مرا برادری بود که در راه خدا برادریم می‌نمود... بیشتر روزهایش را خاموش می‌ماند. زیرا صمت و کم‌گفتن و گزیده‌گویی از راه‌های ریاضت مشروع و زمینه نیل به مطلوب شمرده شده است؛ البته خاموشی که با تفکر آمیخته باشد و ترقب و ارادت قلبی را همراهی کند، بازدهی آموزنده خواهد داشت؛ چنان‌که حضرت علیؑ در وصف سکوت رسول اکرمؐ چنین می‌فرماید: «.. كَلَامُهُ بَيَانٌ وَ صَمْتُهُ لِسَانٌ» گفتار او ترجمان هر مشکل و خاموشی او زبانی گویا برای اهل دل بود. بعد از آن‌که ما را متوجه چنین امر مهمی کردند که در صورتی سخن بگوئیم که اطلاع کافی از موضوع مورد بحث داشته باشیم حال می‌فرماید: «و لَا تَقُلْ مَا لَا تُحِبُّ أَنْ يُقَالَ لَكَ» آنچه را که دوست نداری درباره تو بگویند درباره‌ی دیگران نگو. دوست نداری دیگران ملامت کنند، کسی را ملامت نکن. دوست نداری حرف‌های تحقیرآمیز به تو بزنند، دیگران را تحقیر مکن و ... این توصیه جنبه‌ی منفی صحبت‌هایی که ممکن است انسان‌ها نسبت به دیگران داشته باشند را به طور کلی حذف می‌کند. این هم خودش یک فصل وسیعی است اما حضرت اینجا تأکیدی که داشته اند روی حوزه روابط گفتاری است. البته در کنارش هم این جمله خود به خود می‌آید؛ آن شکلی که دوست داری دیگران با تو حرف بزنند، با آن‌ها صحبت کن. کریمانه و همراه با احترام و وقتی خواستی دیگران را نقد کنی منصفانه نقد کن. نکته‌ای که باید اشاره‌ای به آن شود، این است که ما با توصیه‌ی اصلی که حضرت می‌فرماید: «اجْعَلْ نَفْسَكَ مِيزَانًا» خودت را میزان قرار بده، در برابر یک قاعده و قانون بسیار بزرگ و وسیعی قرار گرفته‌ایم که می‌تواند میدان وسیعی را در زندگی ما پوشش دهد و این قانون می‌تواند در همه‌ی ارتباطات اجتماعی ما وارد شود و به ما کمک کند و به ما یاد بدهد که چه کار باید بکنیم. ما در حوزه‌های علوم دینی قوانینی داریم که فقهای ما با داشتن آن قوانین می‌توانند در بسیاری از مسائل استنباط کنند؛ چون آن قواعد در بسیاری از موضوعات فقهی یک نگاه اجتهادی به آن‌ها می‌دهد. بنده فکر می‌کنم در حوزه‌ی روابط اجتماعی جمله‌ای که حضرت فرمودند هرکدام از ما را مجتهد می‌کند و در روابط گوناگون اجتماعی، به ما یک نگاه اجتماعی‌ای می‌دهد. مثلاً فلان آدم به من این حرف توهین آمیز را زد من چه کار کنم، حضرت می‌فرماید: «اجْعَلْ نَفْسَكَ مِيزَانًا» خودت را میزان قرار بده. وقتی خودمان را وسط آوردیم از خود می‌پرسیم اگر به کسی حرف نامناسب زده باشم دوست دارم آیا جز این است که طرف مقابل با سعه‌ی صدر عصبانیت من را درک کند و فعلاً یا سکوت کند؟ پس من هم باید سکوت کنم. ما الآن با جملات اخیر حضرت با چنین قوانین بزرگی رو به رو هستیم که می‌تواند کل فرهنگی عمومی ما

را سامان بدهد. جلوی بسیاری از نابسامانی های اجتماعی را بگیرد. می تواند جلوی خیلی از رفتارهای نابهنجار را از صحنه های جامعه پاک نماید. وقتی توصیه های حضرت به یک قاعده تبدیل شود، گستره ی وسیع و بزرگی از افراد جامعه را پوشش می دهد. چون ما هر چیزی که برایمان ضرر داشته باشد، چه ضرر مادی، چه معنوی اصلاً برای خودمان دوست نداریم. اگر همین طور که من خیلی از چیزها را برای خودم نمی پسندم برای دیگران هم نمی پسندم، دیگران از ناحیه ی من ایمن می شوند. خیالشان راحت می شود. می گویند از طرف فلانی هیچ شری نخواهد رسید. از آن طرف چون ما خودمان را دوست داریم، همه خوبی ها و زیبایی ها و منافع را برای خودمان می خواهیم، طبق توصیه ی حضرت دیگران نیز از ناحیه ی ما احساس خوبی دارند. می گویند فلانی همیشه برای ما خوبی می خواهد. یعنی از ما طمع خوبی و شایستگی را دارند. روحی که مشغول بدگفتن به دیگران نباشد مشغول کشف موقعیت خود می شود و آرام آرام به رازهای شخصیت ملکوتی خود پی می برد. آدم اگر در موارد ذکر شده احتیاط های لازم را کرد در نتیجه ی آن احتیاط ها یک قلب سالم و جامعه سالمی پیدا می شود آن وقت همه آماده ی صعود روحانی می گردند. در واقع حضرت در این سلسله تذکرات آخر می خواستند بفرمایند: از طریق آشتی با خلق، آشتی با حق شروع می شود و ما نیز خوب است با نیت آشتی با حق، این دستورات را به کار بندیم. **«إن شاء الله»** والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته